

# درباره یک فیلمساز

## لاریسا شپیتکو

ترجمه: احمد حلیل زاده



این اثر بر مبنای داستان کوتاهی از «چنگیز آیتاموف» بنام «چشم شتر»<sup>۱</sup> ساخته شده که از بار ادبی نیز برخوردار بود. بنا به گفته یک منتقد لهستانی شپیتکو در این فیلم بازگشت روحی و روانی دوران اشباهات و خطاکاری‌ها را نشان داد که در واقع اشاره به استبداد دوران استالین دارد.

لاریسا شپیتکو از آن گروه فیلمسازانی بود که از کلیشه رئالیسم سوسیالیستی دست کشید و سؤالات و مسائلی را درباره ارزش‌ها و هویت انسانی در جامعه روسیه مطرح کرد. منتقد مجله «فیلم اندفیلینگ»<sup>۲</sup> بنام «درک الی»<sup>۳</sup> شپیتکو را «لتی رایفین اشتال» شوروی می‌نامد و او را عنصر کلیدی در جهت دگرگونی‌های اساسی سیاسی و فرهنگی در جامعه شوروی توصیف می‌کند.

شپیتکو فیلم «بال‌ها»<sup>۴</sup> را در ۱۹۶۶ به پایان برد در این فیلم به توصیف زندگی زنی می‌پردازد که به زمان و روزگارش تعلق ندارد. او

در زمان گذشته سیر می‌کند؛ اگر چه در جنگ جهانی دوم قهرمان است زیرا که در کسوت خلبانی چندین هوایمی آلمانی را ساقط کرده است و از این رو مورد احترام مردم، اما در زندگی شخصی خود با دخترش «تایا» اختلاف دارد. Nadezhda تنها شخصیت عمده زن در تمامی آثار شپیتکو است. این زن خلبان، متهور، توانا و قهرمان ملی است. احساساتش به سوی یک زندگی دنیوی‌تر در یک مدرسه دخترانه سوق داده می‌شود. همچنین احساساتش او را به سوی تغییر ارزشها و اخلاق فردی رهنمون می‌سازد. برای Nadezhda مسئولیت مهم و حیاتی است و نوعی از اقتدار به‌شمار می‌رود. اگر چه به ظاهر و به واسطه جالس زندگی زنی خشن و زمخت به‌نظر می‌رسد، اما به روابط انسانی حتی به تنهایی اهمیت می‌دهد. او از خود صفات زنانگی نشان

«لاریسا شپیتکو»<sup>۱</sup> در دوم جولای ۱۹۳۹ در شیرکوچکی بنام «تسووسک»<sup>۲</sup> در اوکراین متولد شد او پس از فیلمسازی مثل «استرشوب»<sup>۳</sup> و «یولیا سولنتسه‌وا»<sup>۴</sup> جوانترین و مؤثرترین عنصر فیلمسازان زن شوروی بود. در مدرسه سینمایی «V.G.I.K.» زیر نظر کارگردان بزرگ اوکراینی «الکساندر داوزنکو»<sup>۵</sup> تحصیل کرد. هنگامی که هفده ساله بود داوزنکو در حین ساختن فیلم «سرود دریا»<sup>۶</sup> درگذشت و همسرش خانم «یولیا سولنتسه‌وا» به همراهی لاریسای جوان فیلم را در ۱۹۵۸ به پایان برد. شپیتکو از سن شانزده سالگی و زمان تحصیل در انستیتو سینماتوگرافی در مسکو تا زمان مرگش یکی از قطب‌های مطرح شوروی بود. معاصران من‌تر او همچون «آندری تارکوفسکی» و «آندری میخالکوف کونچالوفسکی» معتقدند که رسیدن به چنین مرحله‌ای کار آسانی نیست.

شپیتکو سینما را سلاحی برای نزاع ایدئولوژیک می‌دانست. او جنبه تبلیغی سینما را نه در بیان سیاسی که در بیان اخلاقی و معنوی می‌دانست و بدین ترتیب با عناصر آزادمنشانه‌تری ارتباط برقرار می‌کرد. او در مصاحبه‌ای با مجله فرانسوی Ecran می‌گوید: «هویت ملی من نتیجه یک معنویت بزرگ است لذا این اصل حیاتی در این قرن نایستی فراموش شود.» در واقع سایه‌ای تولستوی‌وار با حاکمیت و معنویت اخلاق‌گرایانه می‌باید برقرار گردد از این رو روانشناسی در فیلم‌های شپیتکو نقش مهمتری را نسبت به مسأله جنگ و کشاورزی ایفاء می‌کند. در ۱۹۶۳ شپیتکو فیلم «گرما»<sup>۷</sup> را به‌عنوان رساله فارغ‌التحصیلی به انستیتو سینماتوگرافی ارائه کرد که در آن عنصر ضداستبدادی (ضد استالینی) به‌صورت افراطی به‌چشم می‌خورد.

نمی‌دهد؛ لباس مردانه می‌پوشد، موهایش را مثل مردان کوتاه می‌کند، با اینکه اندام، رفتار و حرکات غیر متعارف و قهرمانی او را از دیگر زنان متمایز می‌سازد اما شیتکو از عشق او به یک کلسونر سنگ‌های قدیمی تردید نمی‌کند اصلاً خود **Nadezhda** مانند یک موزه است. ایفاگر نقش **Nadezhda** هنرپیشه اوکراینی «مایا بولگاکووا»<sup>۱۳</sup> است که به دلیل فیزیک و شخصیت همذات به خوبی در بطن یک زن متهور و شجاع جای می‌گیرد.

شیتکو فیلم «تو و من»<sup>۱۴</sup> را در سال ۱۹۷۱ به اتمام رساند که به همراه فیلم «عروج»<sup>۱۵</sup> در مورد انتخاب اخلاقی و وسوسه‌های روحی و روانی است. فیلم در واقع با یک سری تصاویر از مناظر طبیعی آغاز می‌شود بلافاصله با نمای لابراتوار جانورشناسی قطع می‌گردد. از اینجا شیتکو زندگی سیاسی مردی بنام «بیوتر»<sup>۱۶</sup> (لئونید (بایکوف)<sup>۱۷</sup> و همسرش کاتیا<sup>۱۸</sup> (آلادمیدووا)<sup>۱۹</sup> را بررسی می‌کند. «تو و من» براساس فیلمنامه‌ای از «گنادی شپالیکف»<sup>۲۰</sup> ساخته شد. نکته مهم اینکه این فیلم اولین فیلم رنگی شیتکو بود که توسط «الکساندر کنیازینسکی»<sup>۲۱</sup> فیلمبرداری شد. فیلم عمدتاً در مکان‌هایی در «نورینسک»<sup>۲۲</sup> و «سیری» فیلمبرداری شده بود در همان مکان‌هایی که اساتین قربانیان و تبعیدی‌ها را به کار در اردوگاه‌های کار اجباری وا می‌داشت. کنیازینسکی که جزو هم دوره‌های تحصیلی شیتکو در مدرسه عالی سینماتوگرافی مسکو بود به همراه او زبان واحد و مشکلی را به وجود آورد.

در ۱۹۷۱ هنگامی که «تو و من» برای نمایش آماده شد ده دقیقه از آنرا که در واقع اولین فیلم موج نوی شوروی بود سانسور کردند در این ۱۰ دقیقه مونولوگی بود که جهت و پیام اصلی فیلم را نشان می‌داد. بنا به گفته «دونالد هالووی» در مجله «ورایتی» بعد از اتمام فیلم «تو و من» شیتکو به بیماری عصبی و قلبی مبتلا شده و چهار ماه در بیمارستان بستری بود.

شیتکو در مصاحبه‌ای با مجله چک واسلاواکیایی «**Filmadoba**» گفت: «یک کارگردان متعدد و اخلاقگرا در هیچ شرایطی نباید به کسی اعتماد کند و تنها باید به حکم داور شیوهی خود متکی باشد.» او در این راستا اعلام می‌کند از هیچ کس و هیچ مرجعی پیروی نخواهد کرد مگر یک نفر و آن استاد فقید او در مدرسه سینماتوگرافی «الکساندر داوژنکو» است که به او یاد داد که فیلمسازان باید به خود ایمان داشته باشند و پایبند نظریاتشان باشند.

او در مصاحبه‌ای با مجله «**Soviet Film**» در سال ۱۹۷۷ اضافه می‌کند که «من همیشه توانسته‌ام چنین رفتار کنم.»

شیتکو می‌گفت مصالحه به نظر انعطاف‌پذیر می‌آید اما اگر بگویید که در فیلم بعدی خود مصالحه کامل خواهید کرد مسرتان را از دست خواهید داد. او از هنگامی که متولد شد سنمای شوروی را تحت کنترل یافت و کارگردانان را مجبور به مصالحه دید لذا سعی می‌کرد با عوامل دولتی مصالحه کمتری انجام دهد و از مصالحه‌هایی



هم که انجام داده بود رنج می‌برد. شیتکو همواره این گفته داوژنکو را تکرار می‌کرد که: «شما مجبورید به هر فلتمان آنچنان نزدیک شوید که گویا آخرین فلتمان است.» فیلم «عروج» (۱۹۷۷) نیز در ارتباط با مصالحه تدریجی با نازیسم است. او فیلم «عروج» را براساس زمانی از «واسیل بایکوف»<sup>۲۳</sup> بنام «ساتینکف»<sup>۲۴</sup> ساخت. به خاطر این فیلم منتقدان شوروی شیتکو را به عدم واقع‌گرایی و دوری از رئالیسم متهم کردند اما علی‌رغم این مسأله شیتکو روشن ساخت که علت مقاومت در برابر فاشیسم نه «انجیل» بلکه «سوسیالیسم روسی» بود و نهایت اینکه در فیلم عروج قهرمان اصلی یک مهن‌پرست از کار در می‌آید نه شخصی مذهبی. حوادث این فیلم در سال ۱۹۴۲ و در منطقه «بیلروسیا» می‌گذرد و سه شخصیت محوری و همفکر را به موازات هم نشان می‌دهد اولین شخصیت «ریباک»<sup>۲۵</sup> است. پارتیزانی که دستگیر شده و حالا به خدمت نازی‌ها درآمده است. دیگری بیوتر که کدخدای دهکده است و متهم به همکاری و جاسوسی برای نازی‌ها و سومین فرد «پورتنف»<sup>۲۶</sup> از اهالی بومی بیلروسیا است که هم‌اکنون بازرسی از اهالی دهکده را بر عهده دارد. از سوی دیگر ساتینکف پارتیزانی مجروح است که توسط پلیس بومی طرفدار آلمانی‌ها دستگیر شده است. در حالی که ریباک در دام آلمانی‌ها سقوط کرده و مجبور به مصالحه شده است ساتینکف با عدم همکاری خود و با مرگش به عروجی آسمانی و ابدی دست می‌یابد. در نتیجه ساتینکف به مقام مسیح می‌رسد و ریباک یهودا می‌شود. برخی از منتقدان وقت شوروی واسیل بایکوف را به دلیل مطرح کردن متهورانه عامل شهادت مورد تحسین قرار دادند اما گروهی دیگر عدم دل بستگی به رئالیسم سوسیالیستی را در کتاب بایکوف انتقاد آمیز داشته و آنرا محکوم کردند. اما شیتکو با تغییر عنوان داستان این نکته

1. Larissa Shepitko
2. Temovsk
- 3.
4. Yulia Sointseva
5. Alexander Dovzhenko
6. Poemo omore (Poemo of the sea)
7. Heat
8. Camel's eye
9. Films and Filming
10. Derek Elly
11. Leni Riefenstahl
12. Krylya (Wings)
13. Maya bulgakova
14. Tyiya (You and I)
15. Voskhozhdenie (The Ascent)
16. Pyotr
17. Leonid Dyachkov
18. Katya
19. Alla Demidova
20. Gennadi Shepalikov
21. Alexander Knyaginsky
22. Norilsk
23. Vasil Bykov
24. Sotnikov
25. Rybak
26. Portnov
27. Boris Plotnikov
28. Nina Hibin
29. Farwell to Matyora
30. Valentin Rasputin
31. Elem Klimov
32. Farwell
33. Jean Vronskava

را به اثبات رساند که صورت‌های معنوی و غیر رئالیستی سائینکف مورد نظرش بوده است. در طول فیلم چهره بازیگر جوان که نقش سائینکف را ایفا می‌کند «بوریس پلوتنکف»<sup>۲۷</sup> به صورتی گرم شده



بود که چهره مسخ را تداعی می‌کرد و بازی نور بر روی صورتش نیز این پندار را تشدید نمود. منتقدی بنام «نینا هیبین» در کتابش در مورد فیلم عروج گفته بود: «لحظه‌ای است که سائینکف با درد و رنج بسیار به سوی بوته‌ها می‌افتد و این تصویر کور با نمای نزدیکی نشان داده شده است سائینکف دردمند را به صورتی تکان دهنده با تاجی در سر می‌نمایاند.»

شیتکو در مصاحبه‌ای با مجله «Soviet Film» گفته بود. هدف از ساختن این فیلم طرح عامل خیانت و پدیده از جان گذشته‌گی و مقابل میان آنها بوده است. به همین دلیل سائینکف در پایان به عنوان نمونه‌ای از قهرمانان وطن پرست از سوی شیتکو توصیف می‌شود. این فیلم در سال ۱۹۷۷ برنده جایزه «خرس طلایی» از جشنواره فیلم برلین شد.

شیتکو در ۱۹۷۹ فیلمبرداری از واپسین فیلمش «وداع با ماتیو» را براساس کتابی از «وانتین راسیوتین»<sup>۳۰</sup> آغاز کرد اما هنگامی که در جستجوی مکان‌های تازه برای فیلمبرداری بود در نزدیکی مسکو در تصادف اتومبیل کشته شد. بعد از مرگش همسرش «الیم کلیمف»<sup>۳۱</sup> فیلم را به پایان برده و نام «پدرود»<sup>۳۲</sup> را بر آن گذاشت. «چین درونسکایا»<sup>۳۳</sup> در کتابش که به سینماگران اروپای شرقی اختصاص یافته است شیتکو را بزرگترین پدیده قرن شوروی توصیف کرده و می‌گوید: «آثار شیتکو در عین اینکه سیاسی، اجتماعی هستند، افسونی دلپذیر از نقاشی و موسیقی را ارائه می‌دهند».

پس از مرگ شیتکو در دوم جولای ۱۹۷۹ همسرش کلیمف با استفاده از صنعت فتمونتاژ فیلم مستند کوتاهی درباره او بنام «لارسا» در ۱۹۸۱ ساخت.

منابع:

۱. مجله‌بیت اندسایت ۱۹۸۷، شماره اول
۲. مجله سینمایست ۱۹۸۸، شماره سوم
۳. فرهنگ فیلمسازان بزرگ جهان تدوین: جان ویکمن، جلد دوم

Films:

- 1963: Znoi (Heat)  
 1966: Krylya (Wings)  
 1971: Tyiya (You and I)  
 1977: Voskhozhdenie (The ascent)